

بررسی «ور جمکرد» در مقایسه با نمونه‌های برجسته آن در اساطیر ایران و جهان

آذر حمیدی تهرانی* - جهانگیر صفری** - پرستو کریمی***

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد -
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

چکیده

بدون شک بزرگ‌ترین معمای ناگشوده، مرموز، غریب و رعب‌آور برای انسان، معمای مرگ است. انسان، همواره خواستار جاودانگی و بی‌مرگی بوده و هست. یکی از روش‌های اقتاعی که وی برای دستیابی به آرامش نسبی در برابر این پدیده مرموز در پیش گرفته، خلق فضاها و مکان‌هایی انتزاعی است که مرگ را به آن راهی نیست؛ دژها، ورها، کاخ‌ها و باغ‌های بهشت‌سانی که از یک سوی اشباع‌کننده حسرت او در بازگشت به بهشت از دست رفته هستند و از سوی دیگر او را در دایره‌ای امن و نفوذناپذیر در برابر مرگ قرار می‌دهند و آرامش خاطرش را فراهم می‌کنند. «ور جمکرد» از برجسته‌ترین مکان‌های اساطیری نزد ایرانیان باستان است که به تقلید و الگوبرداری از «کاخ میترا» ساخته شده است. این مکان، نمونه‌های بسیاری در اساطیر ایران و سایر ملل دارد که مهم‌ترین وجه اشتراک میان آن‌ها بی‌مرگی و جاودانگی برای کسانی است که به آن وارد می‌شوند. علاوه بر این، وجوه اشتراک دیگری نیز میان این ساختمان‌های اساطیری وجود دارد که در این پژوهش به روش تحلیلی - تطبیقی به آن پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: آرمان‌شهر، ور جمکرد، باغ الیزه، آسگارد، کونلون.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۹/۱۷

* Email: az_hamidi@yahoo.com

** Email: safari_706@yahoo.com (نویسنده مسئول)

*** Email: parastou_karimi@yahoo.com

مقدمه

آرمان‌شهر یا مدینه فاضله که با عناوینی چون ناکجاآباد، شهر خدا، جامعه توحیدی یا اتوپیا^۱ نیز خوانده می‌شود، در واقع یک مکان جغرافیایی حقیقی نیست؛ بلکه تصویری اساطیری از بهشت گمشده‌ای است که از زمان هبوط حضرت آدم (ع) تاکنون، بشر آرزوی بازگشت به آن را داشته است. آرمان‌شهرطلبی، یک جریان فکری عام با قدمت بسیار است. شاخه شرقی این اندیشه، قدمتی چند هزار ساله دارد و قدیمی‌ترین نمونه‌های بازمانده آن را می‌توان در میترائیسم یافت. شاخه غربی آن، ریشه در اندیشه ایرانیان باستان دارد که از طریق مناسبات فرهنگی میان ایران، یونان و روم به غرب راه یافته و نخستین متفکری که این اندیشه آرمانی را بر برهان عقلی استوار ساخته، افلاطون است.

«طرح چنین شهری، نخست توسط افلاطون، فیلسوف یونانی ریخته شد. او در کتاب‌های سیاست و جمهور خود، بنیاد آرمان‌شهری را تصور کرد که طبقات خاصی از جمله پیشه‌وران، سربازان، فیلسوفان و قاضیان در آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و دو گروه یعنی غلامان و شاعران را به آن راهی نیست. در چنین شهری مردمان در کمال سعادت و آرامش و دور از بدبختی و فقر و تباهی خواهند زیست.» (یاحقی ۱۳۸۶: ۳۸)

گیاه بی‌مرگی در اسطوره گیلگمش، چشمه آب حیات در افسانه اسکندر، رویین‌تن شدن پهلوانانی چون آشیل و اسفندیار، ساختن بناهای عجیب چون «ور جمکرد» و دیگر نمونه‌های آن، همه برخاسته از آرزوی انسان نخستین در غلبه بر معمای مرگ است. مطالعه روایات مربوط به ساختمان‌ها و شهرهای اساطیری، بیانگر این حقیقت است که بسیاری از این بناها از نظام‌های مشترکی پیروی می‌کنند. با گذر از تفاوت‌ها و تمایزات و راه یافتن به لایه‌های پنهان این دسته از روایات اساطیری می‌توان پی‌برد که تصور وجود چنین بناهایی، در واقع محقق نمودن آرزوی جاودانگی است. در اساطیر ایران، برخی از این بناها به خواست پادشاهان پیشدادی و به واسطه فرّه ایزدی ساخته می‌شود. «ور جمکرد» از جمله این بناها و نمونه‌ای بسیار مفصل و برجسته از روایات مربوط به شهرهای اساطیری بی‌مرگ است. این «ور» که توسط جمشید ساخته شده است، نمونه‌های دیگری نیز در ادبیات اساطیری ایران دارد، از جمله: «دژ کیکاووس»، «دژ

افراسیاب» و «کنگ‌دژ». در ادبیات اساطیری جهان نیز نمونه‌هایی این‌گونه یافت می‌شود که همگی دارای وجوه مشترک قابل ملاحظه‌ای هستند. هدف از این پژوهش، بررسی وجوه افتراق و اشتراکات مکان‌های اساطیری مذکور در مقایسه با یکدیگر است که با ضرورت پاسخ به سؤالات پژوهشی زیر انجام می‌شود:

۱. آیا می‌توان وجوه اشتراکی میان مکان‌های اساطیری که به منظور دستیابی به جاودانگی ساخته شده‌اند، یافت؟

۲. وجوه افتراق میان مکان‌های اساطیری مذکور چیست؟

۳. آیا وجوه اشتراک میان مکان‌های اساطیری بی‌مرگ، نماینده الگوبرداری آن‌ها از یکدیگر است؟

پیشینه پژوهش

ور جمکرد از جمله موضوعاتی است که مورد توجه بسیاری از اسطوره‌پژوهان و محققان واقع شده است. محمد جعفری دهقی (۱۳۹۲)، در مقاله خود با عنوان «سرانجام جمشید، پادشاه اساطیری در مآخذ گوناگون» در بخش توصیف جمشید و دوران طلایی زمامداری او، به توصیف ویژگی‌های مربوط به ور جمکرد پرداخته، اما به نمونه‌های همسان آن در اسطوره‌های دیگر اشاره‌ای نکرده است. امامی و رکنی (۱۳۹۱)، در مقاله «تحلیل اسطوره‌های کیخسرو، گرشاسب و جمشید بر اساس آراء یونگ»، ور جمکرد را به عنوان منطقه‌ای در ایران‌ویچ معرفی می‌کنند که مردمان نیک در آن زندگی می‌کرده‌اند و به عنوان پایگاه آرمانی از آنجا یاد می‌شود. زهره سرمد (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا» در قسمت یادکرد جمشید در بخش یشت‌ها به ور جمکرد به عنوان جایگاهی مقدس در کنار «رود دائیتی» اشاره و به گونه‌ای با دنیای مردگان که یمه، مردم را سوی آن راهنمایی می‌کند، مقایسه می‌شود و تطبیقی بین آن و اساطیر دیگر نیست. جوانمرد (۱۳۹۰)، در مقاله «رویکرد جامعه‌شناختی بر آیین مملکت‌داری در اسطوره جمشید»، فقط در بخش آیین شهرسازی به توصیف دژی پرداخته و گفته شده که این بنا به راهنمایی اهورامزدا در سمت ایران‌ویچ برای حفاظت از سرما ساخته شده است. در نهایت نیز به نمونه‌هایی از روایات مورخین اسلامی از جمله طبری، مسعودی و... نیز اشاره شده است. لیلا حق‌پرست (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای با عنوان «اسطوره‌شناسی ساختاری؛ طرحی کارآمد برای تبیین اسطوره‌های هند و ایرانی»،

روایتی مربوط به ور جمکرد بیان و سپس آن را با بهشت یمه مقایسه می‌کند. در این مقاله، شباهت آن دو جایگاه به عنوان محلی که مرگ و نیستی در آن راه ندارد، بررسی می‌شود. به جز مقایسه ور با بهشت یمه، محمد محبوب (۱۳۳۴)، نیز در مقاله‌ای با عنوان «طوفان نوح - ور جمکرد - ارم ذات‌المعاد» به مقایسه طوفان نوح با ور جمکرد پرداخته و طبقات کشتی نوح را با طبقات ور جمکرد مطابقت داده و به شباهت‌های آن‌ها اشاره کرده است. به جز دو مقاله اخیر، درباره ور جمکرد و مقایسه آن به عنوان پایگاهی برای رسیدن به بی‌مرگی، در اساطیر ملل دیگر ذکری به میان نیامده است. فلاحی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ای با عنوان «آرمانشهر ایرانی و راهبردهای آن»، ور جمکرد را به عنوان نخستین شهر آریایی در مقایسه با بهشت بررسی کرده است. رضا برنجیان (۱۳۷۶) نیز در مقاله «جم در اساطیر و افسانه‌ها» به توصیف ور جمکرد پرداخته و آن را محلی معرفی می‌کند که اهورامزدا برای دوری از گزند زمستان، دستور ساختش را به جمشید داد.

از میان کتاب‌های موجود، کریستن سن^۱ (۱۳۶۸)، در کتاب نخستین شهریار به مقایسه ور جمکرد با «باغ الیزه» در اسطوره یونان پرداخته و همین مقایسه را از «وندیشمان»^۲ یادآور شده است. ذبیح‌اله صفا (۱۳۷۴)، نیز در حماسه‌سرایی در ایران به بررسی ور جمکرد پرداخته است.

در موارد بالا که از برجسته‌ترین مقالات و کتب مرتبط با موضوع پژوهش حاضر هستند، بررسی‌ها یا غیر تطبیقی است و یا اینکه جامعیت این مقاله را در بخش تطبیق مکان‌های اساطیری ندارد؛ بنابراین می‌توان گفت این مقاله، اطلاعاتی تازه درباره این موضوع ارائه کرده است.

ور جمکرد کریستن

بنا بر منابع موجود، پس از گذشتن مدتی از دوران طلایی پادشاهی جمشید، اهورامزدا، وی را از آمدن زمستانی هولناک آگاه می‌سازد که طی آن، از قلّه کوه‌ها تا عمق رودخانه‌ها پوشیده از برف خواهد شد. پس از این زمستان هولناک، گرمای هوا سبب آب شدن برف‌ها شده و سیلی بزرگ، روان خواهد شد و نسل موجودات را تباہ خواهد کرد. برای پیشگیری از این رویداد تلخ (تباہی موجودات)، جم، به فرمان و راهنمایی اورمزد، «ور» یا قلعه‌ای را می‌سازد که دارای سه بخش و یادآور طبقات

1. Arthur Emanuel Christensen

2. Vandishman

سه‌گانه کشتی نوح است. هنگامی که جم، از جانب اهورامزدا به وقوع حادثه سیل (زمستان مرکوس)^۱ پی می‌برد، به دستور وی مأمور ساختن قلعه‌ای در زیر زمین می‌شود. از جالب‌ترین ویژگی‌های مشترک شاهان و قهرمانان ایرانی، داشتن ور یا کاخ عجیب و شگفت‌انگیزی است که در زیر زمین، یا بر فراز قله کوه و یا در محلی دوردست ساخته شده و نزدیک شدن به آن دشوار است. جم، اولین کسی است که ور ساخت. (قلی‌زاده ۱۳۸۷: ۴۲۴) ور جمکرد که نخستین «ور» منسوب به انسان است، می‌تواند از کاخ میترا الگوبرداری شده باشد؛ در شاهنامه، جنگاوری و موبدی که از وظایف منسوب به مهر است، به جمشید نیز نسبت داده شده است. (همان: ۳۹۶) به عقیده کریستن‌سن، بعد از ور جمکرد، سایر کاخ‌ها و دژهای منسوب به دیگر شاهان، به تقلید و الگوبرداری از ور جمکرد ساخته شده‌اند و از این روی اشتراکاتی برجسته با آن دارند. (۱۳۵۰: ۲۱)

درباره ساختن ور، اهورامزدا به جمشید چنین دستور می‌دهد:

«برای مقابله با این حادثه، باغی به نام «ور» بساز که از هر چهار طرف به بلندی یک میدان اسب (چرتو - اسپرس) باشد. در آنجا تخمه‌های چارپایان خُرد و بزرگ و سگ‌ها و مرغکان و شعله‌های سرخ آتش جمع کن. این «ور» را که از هر یک طرف به بلندی یک میدان اسب باشد، برای مسکن مردمان بساز و یک طویله که از هر طرف به بلندی یک هائ (هزار گام) باشد، برای ستوران بساز. در آنجا جوی آبی جاری نما. چراگاهان فراهم کن. خانه‌ها و سرداب‌ها و ایوان‌ها و رواق‌ها بنما. تخمه‌های مردان و زنانی که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند، در آنجا جمع کن. هم‌چنین تخمه‌های جانورانی که بزرگ‌تر و بهتر و زیباترند، در آنجا گردآور. از میان گیاهان، آنچه بلندتر و خوشبوتر است و از میان غذاها آنچه لذیذتر و خوشبوتر است، تخم‌های آن‌ها را در آنجا حفظ نما و این تخم‌ها را هر قسمتی که باشد، یک جفت در آنجا بیاور تا تمام مدتی که مردمان در ور به سر می‌برند، آن‌ها پوسیده و فاسد نگردند. کسانی که ناقص هستند، مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آفت‌ها و ناخوشی‌های اهریمنی دیده شود، نباشد. در بزرگ‌ترین محله این ور، نه گذر، در وسطی، شش گذر و در محله کوچک، سه گذر. در گذرهای بزرگ‌ترین محله، تخم هزار مرد و زن، در وسطی ششصد و در کوچکی سیصد، جمع نما. گذرها را با نگیں زرین، علامت و نشان بگذار و از برای ور، دری بگشا که روشنایی داخل شود. جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم؟ اهورامزدا گفت: ای جم زیبا! پسر ویونگهان! زمین را با پاشنه بکوب.

پس از آن با دست‌های خویش آن را بمال؛ همان‌طور که امروز مردم گل نرم را می‌مالند.» (وندیداد، ۱۳۹۱، فرگرد دوم، بند ۲۲: ۵۸۱)

ور جمکرد، دارای چند ویژگی برجسته و نمادین است. نخست اینکه این شهر رؤیایی، دارای سه بخش یا طبقه است و علاوه بر آن دارای سه محله است که محله اول ۹ گذر (۳ ضرب در ۳)، محله وسطی ۶ گذر (۲ ضرب در ۳) و محله سوم ۳ گذر دارد. از دیگر نمودهای عدد سه که در اسطوره ور جمکرد دیده می‌شود، این است که زمستان اهریمن‌آفریده، سه‌هزار سال به طول می‌انجامد و این یعنی که اهریمن، به‌طور کامل بر سرزمین تحت فرمان جمشید حاکم می‌شود و همه چیز را کاملاً نابود می‌کند. علاوه بر این به فرمان اهورامزدا در محله دوم ششصد و در سومین، سیصد تخمه از مردان و زنان نیکو قرار داده می‌شود. محله اول نیز حاوی هزار نطفه است که نماد فراوانی و کمال است. ویژگی دیگر ور جمکرد بنا بر قول مذکور این است که این شهر، ساختاری چهارگوش دارد که از هر چهار طرف به بلندی یک میدان اسب است. چهارگوشه (مربع) بودن این شهر نیز مرتبط با درونمایه اصلی این اسطوره، یعنی کمال و بی‌مرگی است.

«مطالعات نشان می‌دهد که بسیاری از مکان‌های مقدس به شکل چهارگوشه است؛ از جمله مذابح، محراب‌ها، معابد، شهرها و چادر نظامیان. اغلب این مربع‌ها در دایره‌ای جای می‌گیرند. نماد مربع و نماد عدد چهار با یکدیگر مرتبط هستند. شکل مربع در سنت اسلام نیز جایی بس مهم دارد و برجسته‌ترین نمود آن، خانه چهارگوش کعبه است که حجاج بر گرد آن می‌چرخند. نمونه دیگر، ضریح‌های چهارگوشه‌ای است که بر روی مزار امامان ساخته می‌شود.» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۷، ج ۵: ۱۹۱ و ۱۸۰-۱۷۹)

ویژگی دیگر ور که باز هم با کمال و بی‌مرگی در ارتباط است، این است که شهر بالاتر از سطح زمین و بر روی بلندی قرار دارد که همین بلندی، نمادی از تقدس و الوهیت و فراتر بودن است. در روایت‌های پهلوی، داستان ور، شاخ و برگ بیشتری می‌یابد؛ در این داستان‌ها، ور، قلعه‌ای زیرزمینی تصور شده است. در باره محلی که ور در آن قرار دارد، در فصل ۶۲ بند ۱۵ مینوی‌خرد گفته شده که این شهر در «ایران‌ویج»، میهن قدیمی اساطیری ایرانیان، ولی در زیر زمین است. شهری چنان اساطیری که هیچ نقصانی در آن راه ندارد و تمامی ورودی‌های آن بر دیوان و مرگ و اهریمن‌صفتان بسته است و طرح فیزیکی آن از شکل و عدد و

جنس، نمادی از کمال و بی‌نقصی است، به لحاظ اندیشه دینی و ایدئولوژیک نیز باید نشانی از کمال در خود داشته باشد. این امر تنها با دین زرتشتی محقق می‌شود؛ به همین دلیل است که «اسطوره ور جمکرد، رنگی به‌ویژه زردستی پیدا کرده است و کُرسفت^۱ که یکی از پرندگان افسانه‌ای است که به باورهای عامه تعلق دارد و در بندهشن با «چرک» (چرخ) یکی دانسته شده است، دین زردستی را به ور می‌برد و «اوروت‌نره»، پسر زرتشت به عنوان فرمانروای ور، همراه با خود زرتشت یا به تنهایی ظاهر می‌شود.» (کریستن سن ۱۳۶۸: ۳۷۳)

بناهای اساطیری ایرانی

بناهای اساطیری از جمله برجسته‌ترین موضوعات مطرح شده در متون ایرانیان باستان است. این بناها که تصور آن، پاسخی آرزومندانه در برابر معمای گریزناپذیر مرگ است، در اکثر موارد، مشابهت بسیاری با بهشت گمشده‌ای دارد که همواره انسان را آرزومند بازگشت به خود کرده است. علاوه بر ور جمکرد، که به طور کامل به آن پرداخته شد، برخی دیگر از دژها و شهرهای غریب و اساطیری در نظام فکری ایرانیان باستان شکل گرفته است که برجسته‌ترین نمونه آن‌ها در بخش هفتم از «بندهشن» توصیف و تشریح شده‌اند؛ مانند: دژ کیکاووس، دژ زیر زمین افراسیاب، کاخ میترا و کنگ‌دژ.

دژ کیکاووس

در اساطیر ایران آمده است که کاووس‌شاه، دژی با هفت کاخ در بالای کوه البرز بنا کرد. یکی از این هفت کاخ از جنس زر، دو کاخ سیمین، دو کاخ پولادین و دو کاخ از جنس آبگینه (بلورین) بود. این دژ و کاخ‌های درون آن، مرگ و پیری را دور می‌داشت؛ چنان‌که اگر پیری، موقع مرگ وارد آن می‌شد، جوانی‌اش به او بازمی‌گشت و به هیئت جوانی پانزده ساله درمی‌آمد. (پورداوود ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۱ - ۲۳۰)

درباره دژ کیکاووس به سه ویژگی برجسته می‌توان اشاره کرد. نخست اینکه این دژ در بالای کوه قرار دارد و کوه به دلیل ارتفاع و نزدیکی‌اش به آسمان، جایگاهی مرموز، غریب و الهی است؛ همین الوهیت و تقدس آن است که سبب شده اهل معرفت و سالکان طریق الهی نیز کوه و غار را به عنوان مکانی برای

چله‌نشینی و خلوت‌گزینی خود انتخاب کنند. الوهیت و تقدس کوه، یک درون‌مایه برجسته و مشترک است که در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها می‌توان آن را یافت. از جمله کوه‌های اساطیری در اساطیر ایرانی، البرزکوه است که دژ کیکاووس هم بر فراز آن ساخته شده است.

«بنابر روایات، اهریمن به منظور رقابت با آفرینش اهورامزدا زمین را بشکافت و در قسمت میانی آن جای گرفت. آن‌گاه زمین به لرزه درآمد و نخست البرزکوه سر از خاک برآورد و سپس سایر کوه‌ها از ریشه و بنیان البرز پدید آمدند... خورشید و ماه و ستارگان، گرداگرد البرز می‌گردند. بالای قله‌های آن، نه شب است و نه تاریکی، نه باد سرد دارد و نه باد گرم.» (یاحقی ۱۳۸۶: ۱۵۲)

قرار داشتن دژ کیکاووس بر روی بلندی کوه، از وجوه مشترک این مکان با ور جمکرد است؛ زیرا ور جمکرد نیز به فرمان اهورامزدا ساخته شده و از هر چهار طرف به بلندی یک میدان اسب است؛ این ارتفاع در هر دو مکان، نمادی از ارتباط آن با الوهیت و کمال و بی‌مرگی است.

بر فراز کوه اساطیری البرز، هفت کاخ اساطیری، منسوب به کیکاووس ساخته شده است که همچون این کوه، غریب و رازآلودند. نمادین بودن این کاخ‌ها از یک‌سو به عدد آن‌ها برمی‌گردد؛ زیرا نمادشناسی عدد هفت، آن را کامل‌ترین عدد معرفی می‌کند. (همان: ۸۷۶) کاربرد عدد هفت در دژ کیکاووس، از یک‌سو این مکان را با کمال و بی‌نقصی و الوهیت و در نهایت با بی‌مرگی مرتبط می‌سازد و از سوی دیگر وجه پیوند و مشابهتی دیگر با ور جمکرد می‌یابد؛ زیرا چنان‌که گفته شد، در ساختار این ور، عدد سه و چهار که مجموع آن‌ها هفت می‌شود، کاربردی ویژه و برجسته به آن داده است.

اهمیت دیگری که کاخ‌های هفت‌گانه کیکاووس دارد، مربوط به جنس آن‌ها است. جز دو کاخ بلورین، پنج کاخ دیگر از جنس فلزاتی گرانبها (سیمین و زرین) و محکم (فولادین) هستند که همین جنسیت، موتیف‌وار در سایر موارد مشابه و ساختمان‌ها و بناهای اساطیری نیز دیده می‌شود؛ خاصیت آن‌ها نفوذناپذیری و مقاومت در برابر اهریمن، دیوها و مرگ است. ناتوانی مرگ در ورود به کاخ‌های کیکاووس که مربوط به مکان اساطیری این دژها (البرز کوه) و تعداد و جنسیت آن‌ها است، از دیگر ویژگی‌های برجسته این مکان رازآلود و بن‌مایه اصلی آن‌ها است؛ همچنین وجه اشتراک آن با سایر مکان‌های مشابه است.

دژ زیرزمینی افراسیاب

بنابر متون بازمانده، دژ افراسیاب غاری است که بر بالای کوهی قرار دارد، اما در اوستا این هنگ، قصری زیرزمینی و آهنین به ارتفاع هزار قدم است که همه چیز در آن فراهم شده بود، (پورداوود ۱۳۷۷: ۱۹۸-۱۹۹) و دارای سه ویژگی برجسته است: نخست اینکه در زیر زمین قرار دارد که این امر وجه مشترک این دژ با ور جمکرد است؛ بدین مفهوم که این مکان نیز یک مکان نمادین است و ساحت ناخودآگاهی افراسیاب را می‌نمایاند. ویژگی دیگر این است که از فلز (آهن) ساخته شده است و این امر در دژ کیکاووس نیز مشهود است. (همان: ۲۰۰) در شاهنامه ذکر شده که افراسیاب برای آنکه «به جان ایمن و تن درست» باشد، این مکان را ساخته است (فردوسی ۱۳۹۰، ج ۵: ۲۲۱۶-۳۵۶-۳۵۵) و این ایمنی و تن‌درستی را آهنین بودن و در زیر زمین بودن این دژ فراهم می‌کند. بدین ترتیب دژ افراسیاب از یک سو با ور جمکرد مشابهت دارد و از سوی دیگر ویژگی مشترکی با دژ کیکاووس دارد. اینکه دژ افراسیاب بر فراز کوهی ساخته شده بود، وجه مشترک و مشابهت دیگر این مکان با ور جمکرد و دژ کیکاووس است که در پیوند با مفهوم بی‌مرگی و جاودانگی منسوب به جمشید معنا می‌یابد.

کاخ میترا

دژ میترا می‌تواند الگو و نمونه ایزدی ور جمکرد باشد و از این روی اشتراکاتی ویژه میان آن‌ها وجود دارد. در «مهریشت» که در توصیف «مهر» ایزدبانوی خورشید است، از کاخ و دژی نام برده می‌شود که بر فراز «هرا» (البرز) قرار دارد که با توصیف آن، باز تصویر بهشت و رابطه آن با جاودانگی در ذهن منعکس می‌شود.

«کسی که از برای او آفریدگار و در بالای کوه بلند و درخشان با سلسله‌های متعدد، آرامگاه قرار دارد. در آن جایی که نه شب است و نه تاریکی و نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مهلک و نه کثافت دیو آفریده و از بالای «کوه هرئیتی» مه متصاعد نگردد. آرامگاهی که امشاسبندان هم‌اراده، به طیب‌خاطر و صفای عقیده ساختند تا آن‌که او (مهر) از بالای کوه هرئیتی به سراسر جهان مادی تواند نگرست.» (پورداوود ۱۳۷۷: ۴۵۱)

بنابر اساطیر هندی، ایزد مهر، گردونه‌ای درخشان و اقامتگاهی زرین با هزار ستون است و هزار در دارد. (قلی‌زاده ۱۳۸۷: ۳۹۵) بنابر نقل مذکور، کاخ میترا بر فراز کوه

البرز قرار دارد. این ویژگی، یعنی قرار داشتن بر بالای کوه و در جایی مرتفع را در تمامی دژها و وره‌های مورد بررسی، می‌توان دید.

از دیگر ویژگی‌های کاخ میترا که رابطه آن را با جاودانگی بیشتر نشان می‌دهد، شکل ظاهری آن است که در *ماللهند* بیرونی بدان اشاره شده است. بنابر قول بیرونی، کاخ میترا بنایی گرد است. (۱۳۶۲: ۱۹۷) دایره، کامل‌ترین شکل هندسی و نماد امنیت و بی‌نقصی است. «دایره در اصل یک نقطه بسط یافته است. نقطه در کامل شدن دایره مشارکت می‌کند و در ضمن با دایره، مختصات نمادین مشترکی دارد؛ از جمله کمال، همگونی، یکدستی و نداشتن اضافات و زواید.» (شوالیه و گریبان ۱۳۸۲، ج ۳: ۱۶۵) و رجمکرد را بنایی چهارگوش توصیف کرده‌اند؛ نگاره‌ای که مخصوص مراکز و ساختمان‌های مقدس و عبادی است و معمولاً درون یک دایره قرار دارد، چنان‌که بنای چهارگوش کعبه نیز در دایره حرکت طواف‌کنندگان قرار دارد. با این توصیف اگرچه بنای ورجمکرد به شکل چهارگوش و دژ میترا دایره است، اما ارتباط نمادین این دو نگاره با یکدیگر از وجوه اشتراک ور و دژ میترا به‌شمار می‌رود.

بنابر برخی از روایات، اطراف دژ میترا از فلزات و سنگ‌هایی گرانبها تشکیل شده است که با توجه به ویژگی فلز و نفوذناپذیری آن برای اهریمن و ارتباط آن با جاودانگی، قابل توجه است و وجه اشتراک میان این دژ با ورجمکرد و دژ آهنین افراسیاب به‌شمار می‌رود. در کاخ میترا، همه‌چیز در حالت تعادل قرار دارد، زیرا اهریمن را (که بی‌تعادلی از آثار ویرانگر اوست) در آن راهی نیست. (الیاده ۱۳۶۵: ۴۲۷)

کنگ‌دژ

بنابر منابع موجود، این بنا به دستور سیاوش، توسط دیوان ساخته شده و تا آمدن کیخسرو، در هوا متحرک بود. کیخسرو از آن دژ خواست که بر زمین فرود آید. این دژ در ناحیه خراسان در جایی به نام «سیاوش‌گرد» در مرز ایرانویج مستقر شد. (میرفخرایی ۱۳۶۷: ۸۹) ساختار کنگ‌دژ به این شکل است که

«هفت دیوار این دژ از زر و سیم و فولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ قیمتی بوده است... پانزده در دارد که هر یکی بر بالای پنجاه متر و فاصله هر کدام از درها با یکدیگر معادل بیست و دو روز بهاری یا پانزده روز تابستانی سوار بر اسب است. در این دژ چهارده کوه و هفت رود قابل کشتیرانی وجود دارد و هفت نوع مرغ در آن هستند که می‌توانند حکمران را یاری کنند. بلندی خود کنگ‌دژ به اندازه تیر پرتاب مرد جنگجویی است که تیری را پرتاب کند. «خورشیدچهر»، یکی از پسران زرتشت

س ۱۵ - ش ۵۷ - زمستان ۹۸ - بررسی «ور جمکرد» در مقایسه با نمونه‌های برجسته آن در اساطیر... / ۱۳۳

و پشوتن گشتاسبان با هزار پیرو خود در آن اقامت دارند و در پایان جهان به ایران‌شهر می‌آیند و دین و پادشاهی را دوباره مستقر می‌کنند.» (قلی‌زاده ۱۳۸۷: ۳۲۹)

کنگ‌دژ، دارای چند ویژگی برجسته است که آن را بسیار شبیه به ور جمکرد کرده است. نخست اینکه در بین دو کوه و در جای پنهان و عمیق ساخته شده است. ور جمکرد نیز بنابر روایتی در زیر زمین، یعنی در جایی مخفی قرار دارد. کنگ‌دژ نیز همچون ور جمکرد، یکی از پسران زرتشت را در خود دارد و مرکزی برای رواج دوباره دین بهی به شمار می‌رود. وجود مرغ کرفشت در ور و هفت مرغ یاری‌کننده حکمران در کنگ‌دژ نیز از دیگر وجوه اشتراک این دو مکان است. کنگ‌دژ به واسطه داشتن هفت دیوار از جنس فلزات مختلف و آبگینه، مشابهتی برجسته با هفت دژ کیکاووس می‌یابد.

به عقیده کریستن‌سن، کنگ‌دژ، زودتر از دژ کیکاووس و به تقلید از ور جمکرد ساخته شده و از این روی بیشتر شبیه ور است. (۱۳۶۸: ۱۲۶) این دژ هم در زمان خود و هم در آینده و پایان جهان، مکانی «نجات‌بخش» پنداشته شده است، چنان‌که کسانی که در درون آن جای دارند، بی‌مرگ باقی می‌مانند و در هنگام رستاخیز به یاری سوشیانس^۱ می‌روند. (اشه ۱۳۸۳: ۲۶-۲۳) دیوار این بنا همچون دیگر بناهای اسطوره‌ای، ضداهریمن بوده و مرگ را در آن راهی نیست.

بناهای اساطیری سایر ملل

در ادبیات اساطیری ایران، چندین دژ وجود دارد که ظاهراً الگوی اصلی آن‌ها کاخ میترا است؛ بدین ترتیب که ور جمکرد به تقلید و الگوبرداری از کاخ میترا ساخته شده و پس از آن، کنگ‌دژ است که بنابر شواهد و قرائن، زودتر از دژ کیکاووس ساخته شده است و شباهت بسیاری نیز به ور جمکرد و کاخ میترا دارد. دژ زیرزمینی افراسیاب و دژ کیکاووس نیز از نمونه‌های برجسته و الگو گرفته از ور جمکرد است که وجوه مشابه و مشترک بسیاری نیز با آن دارد. علاوه بر اساطیر ایران، ساختمان‌ها و قلعه‌های جادویی و اسطوره‌ای، نمونه‌های برجسته‌ای نیز در ادبیات اساطیری جهان دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از باغ خدایان، باغ الیزه، کون‌لون، آسگارد و شهر برنجین. در این بخش از پژوهش به بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد.

اساطیر هند (باغ خدایان)

در ادبیات سانسکریت، «باغ خدایان» که در «مهابهاراتا» توصیف شده، شباهت زیادی به ور جمکرد دارد. چنان‌که گفته شد، بنابر تصریح *اوستا* و متون پهلوی در ایران‌ویج و بنابر نقل بندهشن در میانه پارس قرار داشته و سرزمین سعادت و شادکامی و بهشتی است که از دیده عالمیان پنهان است. این مکان نشانه و یادگار خاطراتی است که ایرانیان از قدیم‌ترین زادگاه خود داشتند و میان دیگر اقوام هند و اروپایی نظایر چنین جایگاه سعادت و وجود دارد؛ خاصه در ادبیات یونانی، باغ الیزه و ادبیات سانسکریت، باغ خدایان که در *مهابهارتا* وصف آن آمده است. بین باغ خدایان هندوان و ور جمکرد ایرانیان قدیم، شباهت فراوان وجود دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

«دیار مردگان یا باغ خدایان - که یمه در ادبیات و اساطیر هندی سرپرست آن است، باغی است زیبا و روح‌پرور که شاید اطلاق «بهشت» به آن چندان دور از ذهن نباشد. در آن سرا بسیار فرزنانگان شاهانه دارای تقدس بسیار و فرزنانگان برآهمه که همچنین از پاکی بسیار برخوردارند، شادمانه - ای فرزند - در انتظار یمه، پسر ویوسنت هستند و او را می‌ستایند. آنان چنان بی‌شمار هستند که مرا یارای آن نیست که توصیف‌شان کنم، نه با ذکر نام‌شان و نه با ذکر اعمال‌شان ای پسر «پرتا» آن انجمن‌سرای یمه، بسیار دل‌پذیر است که همه‌جا به میل صاحبش در حرکت است. صدها فرد از مردم نیکوکردار برخوردار از زیبایی آسمانی و خرد بسیار، همیشه در آن انجمن‌سرا در انتظار سرورنامی آفریدگان هستند و او را می‌ستایند.» (ریگ ودا/ ۱۳۴۸: ۸۹)

این سرزمین اگرچه ور جمکرد دانسته شده است، یعنی غار یا باغ جمشید اما مکانی مجهول دارد و اغلب آن را مکانی دورافتاده واقع در یکی از فلات می‌دانند؛ درحالی‌که ور یا باغ جمشید مکانی معین و غیرآسمانی است که در زمین و در ایران‌ویج یا به نقل «بندهشن» در میانه پارس قرار دارد. در سرزمین ارواح یا باغ خدایان هندی، مرگ و میر، سرما و گرما و پیری و نیازمندی راه ندارد و شگفت است که همین خصایص در باغ جمشید یا ور وجود داشته است. درواقع می‌توان چنین نتیجه گرفت که پس از جدایی میان هند و ایرانیان، زمانی که جمشید نزد آریایی‌های ایرانی، جنبه الوهیت خود را از دست می‌دهد، دیار مردگان، تبدیل به ور یا غار وی می‌شود.

به واسطه شباهت‌های باغ خدایان هندی با ور جمکرد ایرانی می‌توان به این نتیجه رسید که روایت ور جمشید که در سنت *اوستایی* وارد شده است، به دوره

س ۱۵ - ش ۵۷ - زمستان ۹۸ - بررسی «ور جمکرد» در مقایسه با نمونه‌های برجسته آن در اساطیر... / ۱۳۵

هندوایرانی برمی‌گردد که در آن جمشید، ایزد قلمرو مردگان به شمار می‌آمده است و بعدها بر اثر تحول در شخصیت جمشید، این ماجرا به صورت ور زیرزمینی و این جهانی، تحول یافته‌ای از باغ خدایان یا سرزمین نیک‌بختان می‌شود. در این باره که زندگی در باغ خدایان یا سرزمین نیک‌بختان چگونه بوده است، در *وندیداد* چنین آمده است:

«اینک من انجمن‌سرای یمه، پسر ویوسنت را توصیف خواهم کرد. آنجا که بیش از صد یوجن وسعت دارد. همچون زر پرداخت شده است. آن خانه که دارای درخشندگی خورشید است. هرچه که آرزو کنند، می‌بخشد. آنجا نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. آنجا دل را شادمان می‌کند.» (*وندیداد* ۱۳۹۱، فرگرد دوم، بند ۴۱-۳۴: ۵۴۱)

بنابر توصیف مذکور، چند ویژگی مشترک برجسته میان باغ خدایان و ور جمکرد وجود دارد. هر دوی این مکان‌های اساطیری، بسیار شبیه به بهشت توصیف شده‌اند. مکان‌هایی وسیع و آبادان که در آنجا همه چیز مهیا و در دسترس است و بهاری همیشگی در آن‌ها جاری است؛ چنان‌که نه گرم هستند و نه سرد و ناتوانی و سالخوردگی و تشنگی و گرسنگی و بدبختی و اندوه در آن‌ها وجود ندارد. جاودانگی و جوانی، دو نعمت برجسته و دو آرزویی است که همواره انسان‌ها دوست داشته‌اند آن‌ها را به صورت جاودانه داشته باشند و دقیقاً به همین دلیل است که این اساطیر شکل گرفته‌اند تا آدمی بتواند در خیال و رؤیا به این آرزوها دست یابد.

اساطیر یونان (باغ الیزه)^۱

از دیگر مکان‌های اساطیری موجود در ادبیات ملل که بسیار شبیه به ور جمکرد است، باغ الیزه در اساطیر یونانی است. کریستن‌سن، ور جم را همانند الیزه یا سرزمین سعادت‌مندان می‌داند و در باره ظهور زمستان و طوفان سخت بر این عقیده است که:

«در اینجا با آمیختگی دو عقیده سر و کار داریم که در اساطیر هندی نیز به آن برمی‌خوریم. یعنی تصور وجود قلمرو نامیرایی از سویی و تصور وجود قلمروی زیرزمینی که متعلق به مردگان است، از سوی دیگر. به‌طور خلاصه، افسانه (ور) جم آنگونه که در فصل دوم *وندیداد* و کتاب‌های پهلوی به ما رسیده است، از بن‌مایه‌های متفاوتی تشکیل می‌شود. نخست تصور وجود باغ الیزه که در آنجا نخستین انسان که به صورت خدا درآمد، در مصاحبت دیگر قهرمانان نامیرا و

خود خدایان زندگی می‌کند. این تصور که از تصور عامیانه دیگری، یعنی تصور وجود سرزمین مستمر در زیر زمین تأثیر پذیرفته است، با سنت مربوط به پایان جهان که زمستان هولناک آن را پیش می‌آورد، آمیخته شده و بدین ترتیب در حوادث پایان جهان جای گرفته است.» (کریستن سن ۱۳۶۸: ۳۳۸)

باغ الیزه همچون باغ ورمکرد از بن‌مایه جستجوی آدمی برای رسیدن به سرزمین جاودانگی نشأت می‌گیرد و در روایات عامیانه همه ملل به گونه‌ای بازتاب یافته است. این بن‌مایه در داستان اسکندر نیز آمده است؛ بدین ترتیب که اسکندر در جستجوی آب حیات وارد ظلمات می‌شود تا به جاودانگی و نامیرایی برسد. به نظر می‌رسد افسانه هندواروپایی الیزه با بن‌مایه‌های مشترکی که اصل سامی دارند، آمیخته شده است. در روایت‌های افسانه‌ای سامی، «گیلگمش»، قهرمان اسطوره‌ای بابل که از گذرا بودن عمر و ناپایداری انسان سخت دلگیر است، از راهی زیرزمینی در زیر کوه اساطیری «مشو»^۱ عبور می‌کند و از باغ خدایان که درختان پوشیده از گوهرهای گرانبها دارد، می‌گذرد و به آن سوی دریای بزرگی می‌رسد که در جایگاه «اوتنه‌پیشتمیم»^۲ که بازمانده طوفان بوده و به عنوان انسان نامیرا معرفی می‌شود، می‌رسد. او سعی می‌کند راز جاودانگی را پیدا کند و آن را برای مردم سرزمینش آشکار سازد، اما موفق به انجام این کار نمی‌شود.

بنابر اساطیر یونان، الیزیوم^۳، سرزمینی با شادبختی کامل و با جنبه‌های دایمی‌ست. جایی که ایزدان به دور از مرگ در آن زندگی می‌کنند. جالب توجه این است که باغ الیزه، همانند ورم در زیرزمین تصور شده است.

«بنابر نقل «هومر»، کشتزاران الیزیوم در انتهای زمین قرار داشت، در سواحل «رود اوکیانوس» و تحت فرمانروایی «رادماناتوس». بعدها نویسندگان دوران کلاسیک این سرزمین را به عنوان بخشی از جهان زیرزمینی تصور کرده‌اند، سرزمینی که راستکاران پس از مرگ بدانجا می‌روند و از آنجا با گام کوتاهی می‌توانند به قلمرو بهشت پای گذارند که در نهایت به بهشت مسیحی بدل گشت.» (وارنر^۴ ۱۳۸۶: ۶۱)

درباره وجود اشتراک بین باغ الیزه و قلعه ورمکرد، می‌توان به وجود کوه در هر دو اشاره کرد. در اساطیر یونان، باغ الیزه نزدیک کوه المپ بنا شده است و باغ جم نیز در کنار کوهی به نام کوه هوکره قرار دارد. بهشت در شمال قرار دارد که از آنجا فرات و دجله سرچشمه می‌گیرند. (ستاری ۱۹۰: ۱۶۴) این تفکر و تصور

1. Mesho
3. Elysium

2. Outa- napsitlim
4. Warner

اینکه کوه خدایان در آسمان جستجو شده و حتی با آسمان یکی دانسته شده است، بایستی از بابل گرفته شده باشد.

اساطیر اسکاندیناوی (آسگارد)^۱

در اساطیر اسکاندیناوی در داستان مشهور «بالدر»، به تالار مردگان (تالار کشتگان) اشاره شده است که در واقع محل سعادت‌مندان است. (زندگی در تالار اودین^۲ یعنی تالار کشتگان خوش می‌گذرد. چنانچه کسی این نوع از زندگی را دوست داشته باشد. در تالار، همه کشتگان جنگ گرد آمده‌اند و ساختمان عظیمی ست.) (بیچ ۱۳۷۶: ۸۳) تالار اودین که به نام «وال‌هالا»^۳ نیز مشهور بود، تالاری با ساختمان‌های باشکوه بود که با درهای بسیار در سرای کشتگان آسگارد قرار داشت. در این تالار از کشته‌شدگان در نبردها هر شب با بهره‌ای از گوشت خوکی که هرگز تمام نمی‌شد و می‌انگبین پذیرایی می‌شد. گفته می‌شود تخت نامور اودین که هنگام نشستن بر آن می‌تواند هر کرانه از جهان را ببیند، در این تالار جای گرفته است. درباره سرای وال‌هالا که در روایات اسکاندیناوی به تالار کشتگان مشهور است، باید به وجود شاهینی اشاره کرد که در بالای آن تالار در حرکت و یادآور پرنده «کرشپتر»^۴ در ور جم است. درباره ویژگی‌های این تالار گفته می‌شود که پانصد و چهل در دارد و سرتاسر تالار از سپرهای بسیار پوشیده شده است. یک گرگ از درب باختری تالار پاسداری می‌کند و شاهینی در بالای آن در پرواز است. (دیوید سون^۵ ۱۳۸۵: ۲۰۵)

آسگارد که به عنوان جهان مردگان در اسطوره اسکاندیناوی معرفی می‌شود، یکی از نه قسمت جهان است که در میان نه قسمت جهان بالاتر از بقیه قرار دارد. وال‌هالا که تالار کشتگان جنگ است، در این مکان قرار دارد. آسگارد با توجه به اینکه مکانی بالاتر از قسمت‌های دیگر جهان است، یادآور کوه و جهان سعادت‌مندان ماست و شخصی به نام «هیمدال» نگهبان آن است. آسگارد در واقع محل جمع شدن خدایان اسکاندیناوی نیز هست. «در میان آسگارد، دشت بزرگ ایداوول»^۶ (یا ایدا) قرار دارد که خدایان در این دشت در تالاری به نام گلاذهایم^۷ جمع شده و در مورد

1. Asgard
3. Valeha
5. david son
7. Gladsheim

2. Odin
4. Karshiptar
6. Idavol

موضوعات مهم به تصمیم‌گیری می‌پردازند.» (بیچ ۱۳۷۶: ۳۷۶)

اساطیر چین (کونلون)^۱

در اساطیر چین، جهان از سه بخش تشکیل شده است. آسمان (جایگاه خدایان) و روی زمین که جایگاه زندگی انسان‌هاست و دنیای زیرین. انسان در اساطیر چین آزاد است که پس از مرگ و داوری اگر واجد شرایط باشد، یکی از این سه بخش را مأوای خود سازد.

«در روایات اساطیر چین، انسان‌های نیک‌رفتار پس از داوری، رهسپار بهشت (کونلون) می‌شوند و در باغ‌های زیبای آن که در قلّه کوهی قرار دارد، به جاودانگی و نامیرایی می‌رسند. جاودانگان با خوردن هلوی بی‌مرگی، تولد دیگر باره خود را در کونلون جشن می‌گیرند و نامیرایی آنان نیز از خوردن چنین هلویی است.» (کریستی ۱۳۷۳: ۱۲۱)

در جهان‌شناسی باستانی چین، زمین دارای چهار کوه اصلی است که از نظر اسطوره‌های نخست، کوهساران شرق و قلّه آن «تای‌شای»^۲ و پس از آن کوهساران و بهشت غرب (کون - لون) مورد توجه قرار دارد و مردم بر این باورند که ارواح برگزیده در منطقه‌ای به نام کونلون به سعادت و جاودانگی می‌رسند. «سی‌وانگ مو»^۳ از مشهورترین خدایان کوهساران است که به فرمانروایی کونلون و بهشت غرب و دنیای مردگان سعادت‌مند منصوب می‌شود. «نخست مأوای سی‌وانگ کوهی از پشم در شمال کونلون و باختر سواحل گردان بود. وی پاسدار گیاه جاودانگی است و کاخ او را بارویی بلند از زر ناب در میان گرفته است. چشمه‌ای جادویی از کاخ او جاری است و جشن جاودانگان در کاخ او در کنار دریاچه گوهر بر پا می‌شود.» (همان: ۱۲۰) ویژگی‌های کونلون که محل نامیرایی و سعادت مردگان است، روایت و رجم را در ذهن منعکس می‌کند؛ و سی‌وانگ به عنوان پاسدار و ایزد این منطقه، یادآور جمشید (یم) فرمانروای سرزمین مردگان است.

اساطیر عربی (شهر برنجین)

در داستان‌ها و روایات عربی قرن نهم، شهری ساخته‌شده از برنج یا مس نزدیک به

1. Kunlun
3. Siwangmu

2. Taishan

«تنگه جبل الطارق» و در نزدیکی «کادیز»^۱ مشاهده می‌شود.

«شهر برنجین یکی از شگفت‌انگیزترین ساختارهای جهان به شمار می‌رود. محیط دیوارها حدود سه‌مایل و ارتفاع آن‌ها از کنگره بارو بیش از پنجاه ال (۵۰×۱۱۵ سانتی‌متر) و فاقد دروازه است که برخی بر این باورند که اسکندر آن را ساخته است، اما در یک منبع موثق‌تر آمده است که دیوها به دستور سلیمان آن را بر پا کردند.» (کاوندیش ۱۳۸۷: ۱۸۰)

با توجه به شباهت‌هایی که در روایات مربوط به حضرت سلیمان (ع) و جمشید بیان شده و اینکه در ساخت و جمشید از دیوان بهره گرفته شده است؛ شهر برنجین نیز یادآور و رجم در اساطیر ایران است که گاه ساخت آن را به اسکندر مقدونی نیز نسبت داده‌اند. (قائمی ۱۳۸۶: ۲۹۶)

دیگر اساطیر

نمونه‌های ذکر شده از اساطیر سایر ملل، برجسته‌ترین مکان‌های بهشت‌سازی است که ویژگی‌های مشترکی با و رجمکرد دارد. این اشتراک مضمون، لزوماً به این معنا نیست که در پرداخت این نمونه‌ها از و رجمکرد الگوبرداری شده باشد، بلکه علت این اشتراک، دغدغه‌های یکسان نوع بشر و ترس‌ها و آرزوهای همسان او است. علاوه بر موارد مذکور، اساطیر مشابه دیگری نیز وجود دارد که در آن‌ها اندیشه بهشت‌سازی و بهشت‌پروری درونمایه اصلی به شمار می‌رود. برای مثال، قلمرو روحانی «تومبوکا» در «مالاوی»، یک جهان زیرزمینی است که مردگان به آنجا وارد می‌شوند و تا ابد جوان می‌مانند و هرگز گرسنه یا غمگین نمی‌شوند. نزد برخی از سرخ‌پوستان آمریکایی نیز ناحیه شامگاه یا شکارگاه، سرزمینی شادمانه در کشوری اسرارآمیز است که مکان مردگان یا همان بهشت است. (وارنر ۱۳۸۶: ۶۲) جدول زیر، نمایانگر برجسته‌ترین اشتراکات میان مکان‌های اساطیری بررسی شده در پژوهش حاضر است.

جدول ۱. برجسته‌ترین اشتراکات میان مکان‌های اساطیری

نور	ساکنان	پرنده	شکل	اعداد	وضعیت	برآورده شدن آرزوها	بی‌مرگی	جنس	وجود رهبر دینی	مکان	ویژگی‌ها / نمونه‌ها
-	-	-	به شکل دایره	-	-	-	-	اطراف آن از فلز و سنگ گرانبها	-	بر فراز کوه	کاخ میترا
تابان و درخشان	حاوی تخمه انسان‌ها و مخلوقات	مرغ کرشفت	به شکل مربع	دارای سه طبقه/ به عمل آمدن جفت‌ها هر چهل سال یکبار	پنهان از دیدها	-	بی‌مرگی و جوانی ابدی ساکنان	-	پسر زرتشت	زیرزمین و نزدیک کوه	ور جمکرد
-	-	۷ مرغ پارنگر	-	۱۴ کوه ۷ زود ۱۵ در	-	-	-	۷ دیوار فلزی	پسر زرتشت	-	کنگدز
-	-	-	-	-	-	-	بی‌مرگی و جوانی ابدی ساکنان	زرد، سیم، پولاد، آکینه	-	بالای کوه	دژ کیکاووس
-	-	-	-	-	-	-	-	آهین	-	زیرزمین/ بر فراز کوه	دژ افراسیاب
درخشان	-	-	-	-	متعادل در همه زمین‌ها	برآورده شدن همه آرزوها	بی‌مرگی و جوانی ابدی ساکنان	-	-	-	باغ خدایان در هند
-	-	-	-	-	-	خوشبختی دائمی	بی‌مرگی	-	-	زیر زمین و نزدیک کوه	باغ الیزه در اساطیر یونان
-	-	-	-	-	-	-	بی‌مرگی	-	-	بالای کوه	کونلون در اساطیر چین
-	-	شاهین	-	۵۴۰ در	-	-	بی‌مرگی	-	-	-	آسگارد در اساطیر اسکاندیناوی
-	-	-	-	-	بدون دروازه	-	-	-	-	بلند و وسیع	پرنجین در اساطیر عربی

نتیجه

یکی از معماهای بزرگ هستی برای نوع بشر، مرگ و زوال و نیستی است. این معمای ناگشوده، همواره نوعی ترس و وحشت از ناشناخته بودن را با خود داشته و سبب شکل گرفتن اساطیری شده که آرزوی دستیابی به جاودانگی و بی‌مرگی و بازگشت به بهشت از دست رفته را روایت می‌کند. این درونمایه آشنا و موثیف‌وار و با ویژگی‌های نسبتاً همسان در قالب مکانی اساطیری و بهشت‌سان در اساطیر بسیاری از ملل وجود دارد. تشابهات و همسانی‌های موجود، نشان‌دهنده یک الگوی فکری مشترک با اهدافی مشابه است و دلیلی بر تأثیر و

غناى يك فرهنگ بر فرهنگى ديگر نيست. بدون شك در کنار چنين شباهت‌هاىي تمایزات مهم بسيارى نيز وجود دارد، اما تکرار الگوهاى فکرى مشترک و يکسان در ميان ملل که در روايات اساطيرى آن‌ها بازتاب يافته، نشان‌دهنده آن است که ذهن انسان متمایل به پاسخ‌ها و واکنش‌هاى همسانى در برابر سؤالات و وقايع مشترک است. مقایسه ور جمکرد که الگوبردارى شده از کاخ ميترا است، با ساير نمونه‌هاى آن در اساطير ايرانى و ساير ملل، بيانگر اشتراکات بسيارى است که مهم‌ترين آن‌ها که به نوعى پيشانى‌نوشت تمامى آن‌ها نيز به‌شمار مى‌رود، جاودانگى و بى‌مرگى کسانى است که وارد اين قلمروهاى جادويى و اساطيرى مى‌شوند؛ مکان‌هاى مرتفعى که مشخصه اصلى آن‌ها الوهيت و فراانسانى بودن است و از اين روى مرگ را در آن‌ها راهى نيست. اين مکان‌ها چه در زير زمين و چه بر فراز قله‌ها ساخته شده باشند، تأويلى کهن‌الگويى دارند و نماينده ساحت ناشناخته و غريب ناخودآگاهى جمعى هستند که تمامى عناصر بالقوه را در خود دارند و در صورت به فعليت درآمدن، آدمى مى‌تواند به کمال و فرديت دست يابد؛ کمال و فرديتى که غايت خلقت آدمى است و در صورت محقق شدن آن، در واقع قوس صعودى دايره کمال آدمى ترسيم مى‌شود و بهشت گمشده را در وجود خود مى‌يابد و به ابديتى زوال‌ناپذير دست مى‌يابد.

کتابنامه

- اشه، رهام. ۱۳۸۳. *هرمزد با هرويسپ آگاهى*. تهران: اساطير.
- الياده، ميرچا. ۱۳۶۵. *مقدمه‌اى بر فلسفه‌اى از تاريخ*. ترجمه بهمن سرکاراتى. ج ۱. تبريز: نيماء.
- امامى، نصراله و آذرميدخت رکنى. ۱۳۹۱. «تحليل اسطوره‌هاى کيخسرو، گرشاسب و جمشيد بر اساس آراء يونگ». *مجله ادب فارسى*. س ۲. ش ۱. صص ۱۲-۱.
- بيرونى، ابوريحان. ۱۳۶۲. *آثار الباقية*. ترجمه اکبر دانا. ج ۳. تهران: اميرکبير.
- پورداوود، ابراهيم. ۱۳۷۷. *يشت‌ها*. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ ۱۳۸۳. *اوستا*. تهران: نگاه نو
- جعفرى دهقى، محمود و زهرا دشتبان. ۱۳۹۲. «بررسى سرانجام جمشيد پادشاه اساطيرى در مآخذ گوناگون». *فصلنامه ادبيات عرفانى و اسطوره‌شناختى دانشگاه آزاد اسلامى واحد تهران جنوب*. س ۹. ش ۳۱. صص ۸۹-۷۳.
- جوانمرد، کمال. ۱۳۹۰. «رويكردى جامعه‌شناختى بر آيين مملکت‌دارى در اسطوره جمشيد». *اندیشه‌هاى ادبى*. ش ۱۰. صص ۵۸-۳۱.
- حق‌پرست، ليلا. ۱۳۹۴. «اسطوره‌شناختى ساختارى، طرحى کارآمد براى تبين اسطوره‌هاى هند و

- ایرانی؛ تحلیل نمونه: داستان جمشید». پژوهشنامه ادب حماسی. س ۱۱. ش ۱۹. صص ۱۵۹-۱۵۷.
- دیوید سون، ه.ر. ایس. ۱۳۸۵. شناخت اساطیر اسکاندیناوی. ترجمه محمدحسین باجلان. تهران: اساطیر.
- رضابرنجیان، شاپور. ۱۳۷۶. «جم در اساطیر افسانه‌ها». نامه پارسی. ش ۷. صص ۳۹-۲۴.
- ری، بیچ. ۱۳۷۶. اسطوره اسکاندیناوی. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- ریگ ودا (گزیده سرودهای ریگ ودا). ۱۳۴۸. ترجمه جلال نایینی. تهران: تابان.
- ستاری، جلال. ۱۳۹۰. پژوهشی در اسطوره گیل‌گمش و افسانه اسکندر. تهران: مرکز.
- سرمد، زهره. ۱۳۹۴. «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا». فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی. س ۱۱. ش ۴. صص ۱۶۰-۱۴۱.
- شوالیه، ژان و آلن گربران. ۱۳۸۲. فرهنگ نمادها. ج ۳. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- _____ ۱۳۸۷. فرهنگ نمادها. ج ۵. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۴. حماسه سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۹۰. شاهنامه. تصحیح سعید حمیدیان. قم: سعید نوین.
- فلاحی، کیومرث. ۱۳۸۹. «آرمان‌شهر ایرانی و راهبردهای آن، جستاری در اندیشه‌های آرمان‌گرایانه نظامی گنجوی». اطلاعات سیاسی-اقتصادی. س ۲۴. ش ۹۱۰. صص ۲۳-۴.
- قائمی، فرزاد. ۱۳۸۶. «انواع و نمودهای ادبیات آرمان‌شهری در ادبیات کلاسیک». فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. ش ۱۶ و ۱۵. صص ۳۰۵-۲۸۷.
- قلی‌زاده، خسرو. ۱۳۸۷. فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی. تهران: کتاب پارسه.
- کاوندیش، ریچارد. ۱۳۸۷. دایرة‌المعارف مصور اسطوره‌شناسی. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: اساطیر.
- کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۵۰. کارنامه شاهان در روایات ایران باستان. ترجمه باقر امیرخانی. تبریز: کمیته استادان.
- _____ ۱۳۶۸. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایران. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر نو.
- کریستی، آنتونی. ۱۳۷۳. شناخت اساطیر چین. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- محبوب، محمدجعفر. ۱۳۳۴. «طوفان نوح - ورمکرد ارم ذات‌المعاد». صدف. ش ۲. صص ۹۶-۸۷.
- میرفخرایی، مهشید. ۱۳۶۷. روایت پهلوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- وارنر، رکس. ۱۳۸۶. دانشنامه اساطیر جهان. ترجمه ابولقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.
- وندیاد. ۱۳۹۱. کتیون مزداپور و حمیدرضا لوند. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۸۶. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

References

- Aša, Rohām. (2004/1383SH). *Hormozd bā harvīsp āgāhī*. Tehrān: Asātīr.
- Birūnī, Abūreyhān. (1983/1362SH). *Āsār al-bāqīye*. Tr. by Akbar Dānā. 3rd ed. Tehrān: Amīrkabīr.
- Cavendish, Richard. (2008/1387SH). *Ostūre-šenāsī: Dāyeratolma 'āref-e mosavvar (Mythology: an illustrated encyclopedia)*. Tr. by Roqayye Behzādī. Tehrān: Asātīr.
- Chevalier, Jean & Alain Gheerbrant. (2003/1382SH). *Farhang-e Namād-hā (Dictionary of Symbols)*. Tr. by Sūdābe Fazāyelī. 3rd Vol. Tehrān: Jeyhūn.
- _____ (2008/1387SH). *Farhang-e Namād-hā (Dictionary of Symbols)*. Tr. by Sūdābe Fazāyelī. 5th Vol. Tehrān: Jeyhūn.
- Christensen, Arthur. (1989/1368SH). *Nemūnehāye Noxostīn Ensān va Noxostīn Šahryār dar Tāvīxe Afsānehāye Irān (Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens)*. Tr. by Zāle Amūzegār & Ahmad Tafazzolī. Tehrān: Našr-e Now.
- _____ (1971/1350SH). *Kārnāme-ye šāhān dar revāyāt-e irān-e bāstān (Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique)*. Tr. by. Baqer Amīrxānī. Tabriz: Komīte-ye. Oštādān.
- Christie, Anthony. (1994/1373SH). *Šenāxt-e asātīr-e cīn (Chinese mythology)*. Tr. by Bāielān Farroxī. Tehrān. Asātīr.
- Davidson, Hilda Roderick Ellis. (2006/1385SH). *Šenāxt-e asātīr-e eskāndīnāvī*. Tr. b Mohammad Hossein Bājelān. Tehrān: Asātīr.
- Éliade, Mircea. (1986/1365SH). *Moqaddame-yī bar falsafe-yī az tārīx*. Tr. by Bahman Sarkārātī. 1st Vol. Tabriz: Nīmā.
- Emāmī, Nasrollāh and Āzarmīdoxt Roknī. (2012/1391SH). “Tahlīl-e ostūre-hā-ye keyxosrow, garšās v jamšīd bar asās-e ārā-ye Yung”. *Adab-e Paārsī*. Year 2. No. 1. pp. 1- 12.
- Ferdowsī, Abolqāsem. (2011/1390SH). *Šāhnāme*. With the Effort of Sa'īd Hamīdīyān. Qom: Sa'īd Novīn.
- Fallāhī, Kīyūmars. (2010/1389SH). “Ārmānšahr-e irānī va rāhbord-hā-ye ān”. *Ettelā't-e Egtesādī Sīyāsī*. No. 9 & 10. pp. 23- 40.
- Haqqarast, Leylā. (2015/1394SH). “Ostūre-šenāxtī-ye ostūre-yī, tarhī Kāramād barāy-e tabyīne ostūre-hā-ye hend va irānī; tahlīl-e nemūne-ye dāstān-e Jamšīd”. *Pažūheš-nāme-ye Adab-e Hamāsī*. Year 11. No. 19. pp. 157- 159.
- Mahjūb, Mohammad Ja'far. (1955/1334SH). “Tūfān-e nūh, Var-e jamkerd, eram-e Zāt al-ma'ād”. *Sadaf*. No. 2. pp. 87-96.
- Mīrfaxrāyī, Mahšīd. (1988/1367SH). *Ravāyat-e pahlavī*. Tehrān: Mo'assese-ye Motāle'āt va Tahqīqāt-e Farhangī.
- Pūrdāvūd, Ebrāhīm. (1998/1377SH). *Yašt-hā*. Tehrān: Tehrān university.
- _____ (2004/1383SH). *Avestā*. Tehrān: Negāh-e Now.
- Ja'farī Dehaqī, Zahrā and Mahmūd Daštban. (2013/1392SH). “Barresī-ye saranjām-e jamšīd pādesāh-e asātīrī dar ma'āzez-e gūnāgūn”. *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 9. No. 31. pp. 73-89.
- Javānmard, Kamāl. (2011/1390SH). “Rūykarđī jāme'e-šenāxtī bar āyīn-e Mamlekatdārī dar ostūre-ye Jamšīd”. *Andīše-hā-ye Adabī*. Year 2. No. 10. pp. 31- 57.
- Qā'emī, Farzād. (2007/1386SH). “Anvā' va nemūd-hā-ye adabīyāt-e ārmānšahrī dar adabīyāt-e kelāsīk”. *Fasl-nāme-ye Taxassosī-ye Adabīyāt-e Fārsī-ye Dānešgāh-e Azād-e Eslāmī-e Mašhād*. No. 15 & 16. pp. 287-305.
- Qolīzāde, Xosrow. (2008/1387SH). *Farhang-e asātīr-e irānī bar pāye-ye motūn-e pahlavī*. Tehrān: Ketābe Pārsē.

- Rezā Berenjīyān, Šāpūr. (1997/1376SH). “Jam dar asātīr-e afsāne-hā”. *Nāme-ye Pārsī*. No. 7. pp. 24- 39.
- Rey, Bīč, (1997/1376SH). *Ostūre-ye eskāndīnāvī*. Tr. by Abbās Moxber. Tehrān: Našr-e Markaz.
- Rīg vedā*. (2005/1348SH). Tr. b Jalāl Nā’inī. Tehrān. Tābān.
- Sattārī, Jalāl. (2011/1390SH). *Pažūhešī dar ostūre-ye gīlgameš, Afsāne-ye eskandar*. Tehrān: Našr-e Markaz.
- Sarmad, Zohre. (2015/1394SH). “Barresī-ye vojūh-e ešterāk va efterāq-e jamšīd va jame dar šāhnāme va Avestā”. *Fasl-nāme-ye Adabīyāt-e Fārsī*. Year 11. No. 4. pp. 141- 160.
- Vandīdād*. (2012/1391SH). *Katāyūn Mazdāpūr and Hamīd Rezā Alvad*. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm-e Ensānī va Motāle’āt-e Farhangī.
- Warner, Rex. (2007/1386SH). *Dāneš-nāme-ye asātīr-e jahān (Encyclopedia of world mythology)*. Tr. by Abolqāsem Esmā’īlpūr. 4th ed. Tehrān: Ostūre.
- Yāhaqqī, Mohammad Ja’far. (2007/1386SH). *Farhang-e asātīr va ešārāt-e dāstānī dar adabīyāt-e fārsī*. Tehrān: Farhang-e Mo’āser.